

## مقدمه

پان فارسیتتها از زمان رضا شاه تا به حال معتقدند که در ایران زبان ترکی از زمان سلجوقیان رواج یافته است. حتی بعضی ها معتقدند که زبان ترکی از زمان حملهٔ مغولان به ایران بوسیلهٔ آنها رواج داده شده است. این اظهارات و تاکیدات روشنفکران پان فارسیم از زمان رضا شاه تا به حال مبنی بر قلع و قمع زبان ترکی در ایران و نهایتاً رویکردها و سیاستهای کلان نامداران در قبال زبان ترکی در حالی صورت می‌گیرد که مبنای اغلب نظریهٔ پردازی‌ها و موضع گیریهای آنها کتاب پنجاه صفحه‌ای «زبان آذری یا زبان باستان آذربایجان»، کسریو است که بنا به ادعای صاحبنظران و یافته‌های جدید و قدیم و علوم زبان شناختی و تاریخی هیچ گونه سندیت تاریخی و علمی ندارد. مستندات کسریو هم در کتاب نامبرده مخصوص به دو روستای شهرستان مرند بنام، «لگین قیه» و «هرزندات» و دو روستا از روستاهای آذربایجانی در شرقی ترین نقاط منطقهٔ آذربایجان، همچوار با روستاهای تات نشین استان گیلان می‌باشد. «با توجه به مستندات کسریو، اگر چهار روستا در آذربایجان به گویشهای غیر ترکی صحبت می‌کنند، در مقابل هزاران روستا هم در آذربایجان و دویست روستا در تهران و هفت روستا در اصفهان و... به ترکی صحبت می‌کنند. اگر زبان روستاییان را دلیل بر بومی بودن آن زبان در منطقه بدانیم، بومی بودن زبان ترکی در آذربایجان مدلل تر و مستند تر است. اگر دلایل کسریو را به کل ایران تعمیم دهیم. (وارلبق در گی سی)

## کسری و تحریفهای او در مورد زبان ترکی

بنا به ادعای کسری و همفکران وی همچون محمد علی فروغی، اقبال آشتیانی عبدالعلی کارنگ، جمال الدین، و دیگران اگر گفته می شود که بیشتر روستاهای به اصطلاح آذری زبان بر اثر زور و اجبار و تحملی از بین رفته اند و حفظ چند روستای غیر ترک در آذربایجان باقی مانده است، اولًا باید دلیل برهان هستند و قانع کننده ای ارائه شود که این چهار روستای غیر ترک اطراف مرند در عین حالی که در میان هزاران روستاس ترک در محاصره بوده اند. چطورو با چه ابزاری از خود محافظت و دفاع کرده و مثل بقیه روستاهای غیر ترک از بین نرفته اند؟!

اگر بقیه ای آبادیهای غیر ترک آذربایجان به زور و اجبار و تحمل و یا به هر طریق غیر طبیعی دیگر از بین رفته اند منطق حکم می کند که این چند تا روستا هم باید از بین می رفتند. چه، وجود و ادامه حیات چند روستای غیر ترک در میان هزاران روستای ترک بدون داشتن ابزار مقاومت قابل قبول، مثلاً هنگام تهاجمات ترکها، آنهم در طول چندین قرن، غیر منطقی و غیر عقلانی به نظر می رسد.

مگر اینکه قبول کنیم. ساکنین این روستاهای در دوره هایی از تاریخ، و همانطوریکه اشاره شد مثلاً در زمان اوشیروان ساسانی و یا در زمان دیگر حاکمان ایران از مکانهای اصلی خودشان از مناطق مرکزی و جنوبی و پهلوی زبان ایران برای حفظ منافع استراتژیک شاهان و به عنوان «چشم و گوش» پادشاهان پارس به این مناطق و مناطقی در آذربایجان شمالی و کوجستان کوچانده شده باشند و در طول قرون متمامی هم در کنار روستاهای ترک و بومی آذربایجان را با حفظ زبان و لهجه ای محلی خود به زندگی مسالمت آمیز ادامه داده اند. هیچ تحملی و اجباری هم جهت تغییر زبان و لهجه ای آنها در کار نبوده است. البته وجود بعضی از روستاهای تات و تالش زبان در پاره ای از مناطق آذربایجان چون خلخال و اردبیل و قزوین به علت همچوار بودن این شهرها با استانها و مناطقی است که ساکنین بومی تات و تالش دارند، جالب است که کسری برای رسیدن به اهداف خود و یا رساندن ناسیونالیستهای افراطی به اهدافشان، به تحریف ناشیانه تاریخ متولی می شود. وی برای سرعت بخشیدن به تئوری مورد ادعای خود یعنی اینکه زبان ترکی تنها در مدت ۷۰ سال زبان آذری از نوع فارسی! را در آذربایجان از میان برده است. در کتاب «آذری یازبان باستان آذربایجان» می نویسد پس از مغولان در ایران شورش بس سختی برخاست. زیرا چون ابوسعید در سال ۷۲۵ در گذشت و او را جانشینی نبود. میان سران معقول کشاکش افتاد که هر یکی پسری را به پادشاهی برداشتند و با هم به جنگ و کشاکش بر خاستند و هنوز یکسال از مرگ ابوسعید نمی گذشت که سه پادشاهی بنیان

یافت و برافتاد و تا سالیانی این کشاکش و لشکرکشی پیش می رفت و ایرانیان (پارسیان) که این زمان بسیار خوار وزبون بودند زیرپا لگد مال می شدند... پس از این گزندها نوبت تیمور و لشکرکشیهای او رسید. در زمان او آذربایجان چندان آسیب ندید. لیکن چون دوره‌ی او به سر رسید. آذربایجان بار دیگر میدان کشاکش گردید. زیرا چنانکه در تاریخهای نسبت خاندان قره قویونلو با دسته‌های پس انبوهی از ترکان به آنجا در آمدند و بنیاد پادشاهی نهادند. و همیشه در جنگ می بودند. و پس از آن نوبت آق قویونلوها رسید که همچنان با ایل‌های انبوهی به اینجا رسیدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ و کشاکش بودند و تا برخاستن شاه اسماعیل صفوی در ۹۰۶ که هفتاد سال از تاریخ مرگ ابوسعید می گذشت. آذربایجان همیشه میدان لشکرکشیها و جنگها می بود. و به گمان من باید انگیزه برافتادن زبان آذری را در شهرهای آذربایجان رواج ترکی را در آنها این پیش آمددهای هفتادساله داشت.

«زیرا در این زمان است که از یک سو بومیان لگدمال و نابود شده اند و از یک سو ترکان به انبوهی بسیار رو به اینجا آورده اند و برشماره ایشان بسیار افزوده» (برگرفته از کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان به قلم کسری) کسری و کسروتیهای بعدی بارها به این هفتاد سال تاکید کرده و از بین رفتن زبان به اصطلاح آذری را در طول هفتاد سال ذکر شده دانسته اند. و این تحریف آشکار و ناشیانه‌ی تاریخ است. که کسری دست به آن یازیده و به خیال خود کسری شدن زبان مردم آذربایجان را در کوتاه مدت میسر ساخته است. در حالیکه با اندک دقیقی که به فاصله‌ی مرگ سلطان ابوسعید آخرین پادشاه مقتصد مغول در سال ۷۳۵ م.ق. و برخاستن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ م.ق. شود. معلوم می‌گردد که فاصله‌ی زمانی بین مرگ سلطان مغول و شروع حاکمیت اولین پادشاه صفوی، یعنی شاه اسماعیل، صد و هفتاد و یک سال است نه هفتاد سال! دلایل کسری برای تبدیل شدن یک زبان به زبان دیگر در مدت ۷۰ سال آنهم در آن دوران، آنچنان کودکانه و غیر علمی است که هیچ عقل سليمی نمی‌تواند آن را پیذیرد! اولاً سالهایی را که کسری ادعا می‌کند آذربایجان میدان لشکرکشیها و جنگها بوده است. بزرگ نمایی بیش نیست؛ چه در این دوره هم مثل هر دورانی دیگر و مثل بقیه ای جاهای ایران در گیریهای بین حاکمان محلی رخ می‌داده که افتادن این اتفاقات طبیعی بود، ثانیاً در این جنگ و لشکرکشیها چه علت و عاملی باعث لگدمال شدن با اصطلاح بومیان آذری می‌شد؟! مگر در جنگ و لشکرکشی و کشتن و کشتن، بومی و غیر بومی را از هم جدا می‌کنند؟ اگر قتل و غارتی صورت می‌گیرد این ظلم بر همه‌ی ساکنین منطقه‌ی می‌رود چه بومی باشد، چه غیر بومی! ثالثاً در این جنگها بیشتر ترکان کشته می‌شند و از بین می‌رفند چون حاکمان در گیرد این

جنگها از دو طرف از طایفه های ترک بودند، مثل جنگ بین قوتولموش و آلپ ارسلان که در این جنگ آلپ ارسلان شمار زیادی از هم زیان خود را که از قوتولموش حمایت می کردند به قتل رساند. همچنین در جنگ بین آق قویونلوها و قره قویونلوها ترکیب لشکریان در گیر جنگ، از فرماندهان رده ای بالا گرفته تا سربازان جنگجو هم، همه از ترکان بوده اند. چون «پارسیان و تاجیکان را به سربازی مقبول نمی کردند» در جنگها هم اصولاً سربازان مبارزان در گیر در جنگ، بیشتر کشته می شوند تا ساکنین شهرها، بخصوص روستاهای دورافتاده! رابعاً در این کشت و کشتار و جنگ چا عاملی باعث می شد که زبان تغییر کند؟! فاتحین جنگ اصولاً بعد از پیروزی به غنائم مادی فکر می کنند نه به زبان و لهجه ای مغلوبین! با همه ای احوال، هشتاد سال که از اجرای برنامه ای تزیاد پرستانه ای رضاخان برای نابودی زبان ترکی در ایران می گذرد. و رد طول این مدت از اجرای کردن خواندن نوشتن به فارسی، قدغن کردن صحبت به ترکی در مدارس آذربایجان، تحقیر و توهین ترکها از طریق مختلف گرفته تا بکار گیری ابزاری بسیار مدرن رسانه ای معاصر برای نابودی زبان و فرهنگ ترکی مردم آذربایجان بهره گرفته شده است . ولی تاکنون زبان هیچ شهری و روستایی در آذربایجان تغییر پیدا نکرده و فارسی نشده است. حال در آن دورانی که مردمان یک روستا سال به سال افراد آبادی همسایه ای خود را نمی دیدند و بیشتر آنان در طول عمرشان پایشان به شهر نخورده بود و فقط زمانی می فهمیدند که تابع کدام کشور و کدام پادشاه هستند که مأمورین مالیات به منطقه ای آنها پا می گذاشتند، چطور ممکن است در طول هفتاد سال زبان ملتی با گستره ای آذربایجان تاریخی و یا به بیان دیگر از اراک و ساوه در مرکز ایران امروزی تا در بند در داغستان قفقاز تبدیل به زبان دیگری شده باشد؟! اساساً قبل از انتشار جزو ۵۶ صفحه ای «آذری یا زبان باستان آذربایجان» احمد کسروی در اوایل حکومت رضاخان، در ایران چیزی بنام آذری مطرح نبود. در تاریخ هم در هیچ دوره ای توسط هیچ مورخی، نامی از زبان آذری که نشان دهنده ای زبان غیر ترکی و از نوع زبانهای پهلوی باشد. برده نشده است . و هیچ نمونه ای از این زبان خود ساخته ای کسروی، قبل از کشف ایشان هم اثری دیده نشده است. کسروی در رساله ای ۵۶ صفحه ای که در رضاخان به چاپ رساند از بان غیر ترکی به نام آذری در آذربایجان صحبت به میان آورد. که در طول تاریخ هیچگونه آثار و نشانه ای ادبی و مکتوب هر چند اندک از این زبان دیده و یا شنیده نشده بود و خود کسروی هم به آن اعتراف می کند.«» چنانکه بازنمودیم آذری زبان گفتن بوده و همیشه در بیش روی او زبان همگانی روان، و برای نوشتن جز این یکی بکار نمی برده اند. از این رونوشتنه ای بنام آذری در دست نبوده و یا اگر بوده، از میان رفته»» اکا کسروی از زبان بعضی افراد جملاتی را نقل میکند. که مربوط

به قرنها گذشته است. و به قیاس ایشان آذری از نوع غیر ترکی می باشد! و این در حالی است که آنچه کسروی بعنوان نمونه ای از باصطلاح آذری از تاریخ نقل می کند. هیچگاه بynam آذری معرفی نشده است. بلکه جمله های کوتاه یا دو بیتی هایی است که از زبان بعضی از افراد که نام زبان خاص برآنها نهاد نشده است و هرگاه هم سخنی از آذری آذربایجان آذری رفته نمونه ای از نظم و یا نشری داده نشده است. که نشانگر به اصطلاح آذری بودن آن جملات باشد. بلکه در هر زمان و در هر جا از آذری، آذربی، آذربیجی، آذربیجه سخن به میان آمده منظور گوینده و یا نویسنده اشاره به چیزی است که منسوب به آذربایجان است نه به زبانی که نام آذری داشته و غیر ترکی باشد. حال این منسوبیت ممکن است مربوط به زبان مردمی باشد که در آذربایجان زندگی می کنند، یا به محصولات کشاورزی این خطه اشاره کند و یا بر چیزی شبیه به ««صوفی آذربی»» یعنی ««پشم آذری»» و غیره دلالت کند. کسروی بر مستشرق مشهور و اهل انگلستان ««لی استرنچ»» که مقاله‌ی سوم نزمه القلوب حمدالله مستوفی را چاپ کرده و آذری را یکی از لهجه‌های زبان ترکی می داند که در آذربایجان مرسوم است. ایراد گرفته و برگاتاب «نامه‌ی دانشوران» که در زمان ناصرالدین شاه قاجار نوشته شده و ««آذریه»» یا ««آذربیجه»» را ««لغات الترکان»» نامیده اند. اعتراض کرده است. کسروی همچنین با تکیه بر بعضی گفته‌ها و تحریف آنها، جملاتی را از زبان افراد صاحب نام در تاریخ نقل می کند. که گویا این جمله ها آذری مورد ادعای وی است. وی به نقل از کتاب صفوه الصفا ابن بزار، از زبان شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی می گوید. ادام الله برکته (صدرالدین) گفت که باری شیخ (شیخ صفی) در این مقام که اکنون مرقد مطهر است نشسته بود. و به کلمات دلپذیر مشغول بود و جمعی از حضرتش خوش نشسته و مجلس روحانی پیوسته ناگاه علیشاه جوشکابی درآمد که از اکابر دنیا داران ابناء زمان بود و پادشاه ابوسعید اورا پدر خویش خواندی و شیخ اعزاز فرمود و قیام نمود. علیشاه چون درآمد گستاخ وار شیخ را در کنار گرفت و گفت حاضر باش به زبان تبریزی ««گوحرفرزاته»» یعنی سخن به صرف (به طرف) بگو به حریفت رسیده در این گفتن دست بر کتف مبارک شیخ زد و شیخ را غیرت سربرکرد کسروی ادعا می کند که جمله‌ی ««گوحرفرزاته»» به زبان تبریزی، یعنی زبان آذری مورد ادعای وی است در حالیکه اگر به این جمله دقت شود. علیشاه جوشکابی این جمله را نه به شیخ صفی، بلکه به فرد دیگری گفته است. تاوی به شیخ بگوید که حریفش آمده است و علیشاه مستقیماً با شیخ صفی صحبت نکرده و نگفته است ««حریفرزاته»» یعنی ««حریفت آمده است»»! در اصل علیشاه جوشکابی گرچه می خواهد به زبان تبریزی (ترکی) با شیخ صفی صحبت کند. اما این پیام را به زبان دیگری و به شخص دیگری می گوید که در نزدیکی او است

و آن شخص به احتمال قوی ترجمه این جمله را باید به شیخ صفوی برساند، به همین خاطر جمله را با «گو» یعنی بگو (به او بگو یعنی به شیخ صفوی بگو) شروع کرده است. اگر علیشاه جوشکابی بصورت مستقیم با شیخ صفوی صحبت می کرد دلیلی نداشت جمله را با «گو حریفراشه» یعنی «بگو حریفت آمده» شروع کند بلکه با گفتن جمله‌ی «حریفراشه» یعنی حرفیت آمده است. که جمله خبری است نه امری، شروع به صحبت می کرد. در حقیقت علیشاه جوشکابی بوسیله‌ی فرد دیگری می خواسته به شیخ برساند که وی نیز به زبان تبریزی که همان ترکی آشناست و می خواهد به این زبان با شیخ گفتگو کند.

## ترکان و زبان ترکی در آئینه تاریخ و ادبیات

دکتر جواد هشیت جراح، توروکولوژیست، مدیر مجله‌ی وارلیق و مؤلف کتابهای بسیار از جمله کتاب با ارزش تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی در مورد زبان ترکی مردم آذربایجان چنین نظر می‌دهد. «در بررسی کتب زبان و لغت در طول تاریخ هزار ساله اخیر حقیقت زیر روشن می‌شود. به استثنای لغت سنگلاخ تمام فرهنگهایی که در ایران نوشته شده است.... مراتب فوق و شاهد تاریخی و عینی فراوان دیگر نشان می‌دهد که در طول تاریخ هزار ساله ایران هرگز سیاست تشویق و ترغیب یا تعلیم و تحمیل زبان ترکی به مردم در کار نبوده بلکه جریان جدی و قوی و تقریباً مدام برای اشاعه و نفوذ فارسی در میان مردم ترک زبان وجود داشته ... بنابراین زبان فعلی مردم ترک زبان ایران بخصوص در آذربایجان، زبان طبیعی مردمی است که اجدادشان قرنها متوالی در این سرزمین زندگی کرده و به آن عشق ورزیده اند... برای آنکه زبانی به مردم تحمیل شود لازم است (آن زبان) زبان رسمی دولت بوده و تحت برنامه و طرحهای مشخص کوتاه و دراز مدت با استفاده از تمام امکانات و وسائل ارتباط جمعی به مدت طولانی همه‌ی مردم را بازیان دولتی آشنا و تعلیم دهنده و از هرگونه ارتباط و ابزار وجود با زبان محلی جلوگیری شود چنان زبانی باید... پشتونه ای مانند دین مردم و یا ایدئولوژی قوی حاکم و همه‌ی پسند داشته باشد..... در دوران به اصطلاح تحمیل زبان ترکی... هنوز ترکی آذری به شکل زبان واحد شکل یافته امروزی در نیامده بود، بعلاوه هیچ وقت زبان رسمی دولت نبوده و از امکانات ناقص و ابتدایی آنروزی دولتها هم برای اشاعه‌ی ترکی و تعلیم و تحمیل به مردم استفاده نشده است. بعلاوه وسائل و امکانات آنروزی برای پیدا کردن چنین برنامه‌ی فرهنگی سنگین ناکافی بوده است ضمناً در بررسی زبان مردم شهرها و دهات و ایلات ایران و خصوصاً آذربایجان می‌بینیم. نسبت لغات فارسی و عربی، یعنی لغات دخیل در شهرها و مراکز دولتی و فرهنگی بیشتر و هرچه به داخل دهات و ایلات برویم در زبان و شیوه‌های مردم، لغات دخیل غیر ترکی کمتر و بعبارت دیگر زبان آنها خالص تر است... با توجه به واقعیتهای بیان شده بالا اگر زبان ترکی را تحمیلی فرض کنیم، باید زبان مردم شهرهای آذربایجان که به اصطلاح در معرض بیشتر تحمیلات بوده اند. باید بیشتر از زبان روستاها و دهات با کلمات و لغات ترکی خالص بیان می‌شد و زبان روسستانیان، آغشتنگی بیشتری با کلمات فارسی و یا به اصطلاح پهلوی می‌داشت در حالیکه قضیه کاملاً بر عکس است. روسستانیان با کلمات خالص و اصیل بیشتر ترکی منظورشان را بیان می‌کنند و این، نشان دهنده‌ی بومی بودن زبان ترکی در آذربایجان و دیگر نقاط ترک ایران می‌باشد! آنچه از تاریخ بر می‌آید در هیچ دورانی از حاکمیت امپراتوری ترکان بر ایران، بخصوص از هزار سال به این طرف، زبان ترکی بر مردم غیر ترک

تحمیل نگردیده، بلکه زبان دری که خاستگاه اصلی آن شمالی شرقی افغانستان و مناطق تاجیکستان است. نه شیراز و اصفهان، و این زبان را امروزی فارسی می‌نامند و به وسیله‌ی پادشاهان ترک نه تنها بر فارس زبانها که در آن موقع زبان پهلوی داشتند تحمیل شد. بلکه بر خورد ترکان نیز تحمیل گردید. با این حال زبان ترکی چون زبان التصاقی و هوزون با ریشه‌ی ثابت بود از میدان به در نرفت. ولی زبان پهلوی پارسان که جزء زبانهای تحلیلی ودارای ریشه‌ی متغیر بود در هر منطقه‌ای از ایران به شیوه‌ی متفاوت صحبت می‌شد. تحت تاثیر زبان وارداتی دری جا خالی کرد. و ابتدا در شهرها، بخصوص در شهرهای مرکزی و بزرگ و سپس در بعضی از روستاهای فارس نشین جای خود را به زبان جدید دری داد! در مورد تغییر یافتن زبان اصلی و بومی مناطق شهری فارس نشین، همین بس که سری به روستاهای اطراف این شهرها زده شود تا معلوم گردد که زبان روستائیان اطراف این شهرها که کمتر تحت تاثیر زبان وارداتی شهرنشینان بوده تا چه اندازه متفاوت از زبان شهرهای بزرگ و مرکزی می‌باشد. با ۴۰-۵۰ کیلومتر فاصله از اصفهان و طرف غرب و جنوب غربی آن. زبان مردم شهر کرد، سامان، چادگان، فریدن و روستاهای اطراف، بختیاری و ترکی است که متفاوت از فارسی دری اصفهان است. با فاصله‌ی کمی از شهر ری (تهران) و به طرف شمال زبان روستائیان اطراف تهران و زبان مردم استان مازندران طبری است. و قابل درک برای مردم ری و تهران نیست به شرق هم که حرکت کنی چیزی از زبان سمنانی نمی‌فهمی. بطرف شمال غرب هم که بروی، زبان مردم گیلکی و تالشی است و قابل فهم برای تهرانیها نیست و این زبانها مخلوطی از بازماندگان زبان کاسپی‌های بومی و دیگر زبانهای مهاجر بعدی است که به مراتب قدیمی تر از زبان فارسی دری است. از طرف غرب هم زبان تات نشینهای بوئین زهرا و زبانهای غیر ترکی شمال قزوین زبانی است از بازمانده‌های زبان پهلوی و متفاوت از فارسی دری و غیر قابل درک برای مردم شهر ری و تهران، غرب و جنوب تهران هم که اطراف قزوین، لوشان، منجیل و کرج و شهریار و قم و اراک و ساوه باشد ترک زباند، زبان مردم کرد و لر و بلوج هم زبانی است متفاوت از فارسی دری! در سایر شهرهای بزرگ و مرکزی هم وضعیت تقریباً به همین منوال است. لکن مردمی که به زبان ترکی صحبت می‌کنند با صدها، بلکه با هزارها کیلومتر فاصله از هم و در دورافتاده ترین روستاهای زبان هم را می‌فهمند و مشکلی در برقراری ارتباط با همدیگر ندارند. مثلاً زبان ترکی شهر تبریز با فاصله‌ی چند صد کیلومتری، با زبان یکی از روستاهای دورافتاده‌ی دشت مغان تفاوت چندانی حتی در لهجه ندارد. و یا زبان ترکی یکی از روستاهای ترکی شهر گنجه در جمهوری آذربایجان با زبان ترکی دورافتاده ترین روستای شهر

زنجان یا قزوین و به فاصله‌ی بیش از هزار کیلومتر آنجنان به هم نزدیک است که تفاوت آنها فقط در لهجه‌یعنی در پسوند بعضی از فعلهایست که مشکلی در ریشه‌ی فعل ایجاد نمی‌کند و معنی کلمات و جملات تغییر نمی‌یابد. همه‌ی این موارد نشان دهنده‌ی بومی بودن زبان ترکی در مناطقی است که این زبان در آن مناطق صحبت می‌شود. حتی ترکان قشقایی و پیچاقچی‌های سیر جان و مردم افشار کرمان که همچون جزیره‌ای در بین فارس زبانان مانده‌اند. و از آذربایجان فاصله‌ی بسیار دارند در صحبت کردن با مردم تبریز و باکو و دیگر ترکان دچار هیچگونه مشکلی نیستند. همچون تفاوت زبانی یک ترک تهرانی با ترک استانبولی ترکیه که یکی در قاره‌ی آسیا و دیگر در قاره‌ی اروپا قرار دارد هم با فاصله‌ی چند هزار کیلومتری آن چنان نیست که زبان همدیگر را نفهمند. منتهی باید ساکنین هر دو شهر زبان ادبی ترکی را بدانند و همزبان تهرانی‌ها نگوید «همشهری سیزین دیدار یزدان بسیار خوشحال اولدوم!» تحمیل شدن زبان دری بر ایرانیان از جمله برتک زبانان را در شعرنظامی گنجوی نیز آشکار را می‌توان دید. نظامی اثر عاشقانه لیلی و مجnoon را می‌خواسته به ترکی بسراید که پیکی از درباره‌ی آید که آن را به پارسی و تازی به نظم بکشد. در سالهای اخیر اثری به زبان ترکی، به نام «دیوان نظامی گنجوی» که در موزه‌ی «خدیویه» مصر نگهداری می‌شود پیدا شده است که بوسیله‌ی شاعر و محقق آذربایجانی صدیار وظیفه (ائل اوغلو) بازنویسی و در سال ۱۳۸۲ در تهران به وسیله‌ی انتشارات اندیشه‌ی نو به چاپ رسیده است. لکن در مورد این که این اثر مربوط به نظامی گنجوی یا نظامی قارامانلی است. بحثهایی را در میان محققین آذربایجانی پدید آورده است. ولی اثر در موزه‌ی خدیویه‌ی مصر زیر نام «دیوان نظامی» تألیف المولی نظام الدین ابی محمد جمال الدین یوسف بن مؤید الکنجوی الاویسی المتوفی سنه ۵۹۷ هجری اوله یا أشرف البریه یا سید الوری الخ بقلم تعلیق بخط بیرون احمد بن اسکندر تم تحریره فی سنه ۹۲۳ هـ و هو باللغة الترکیه نگهداری می‌شود که در حقیقت مشخصات نظامی گنجوی معروف شاعر قرن ششم و آفریننده‌ی اثر لیلی و مجnoon و هفت پیکر را می‌رساند. حال زبان ترکی مردم آذربایجان و دیگر نقاط ایران چه از زمان سومریان و ایلامیان و از ۷۰۰۰ سال چیش در این مناطق مرسوم شده باشد وبا این زبان، از زمان ساسانیان یا غزنویان، سلجوقیان و یا صفویان زبان اکثریت غالب مردم منطقه شده باشد فرقی نمی‌کند، این زبان، زبان اکثریت مطلق مردم این دیار است و مردم آنها نه آریایی و نه آذری خود ساخته کسروی، بلکه ترک هستند. آیا امروز به مردم ترکیه می‌توان گفت که شما ترک نیستید؟! چه آنها نیز اکثراً بعداً به این سرزمین آمده و پس از شکست دادن امپراتوری بیزانس بر آن منطقه حاکم

شده و اکثریت مطلق و ترک زبان آسیای صغیر را تشکیل داده و امپراتوری بزرگ عثمانی و سپس ترکیه ی امروزی را بنا نهاده اند که مطمئنأ در بینشان اقلیت بیزانسی و یونانی هم بوده است بخصوص اینکه همه می دانند زبان دولت بیزانس ترکی نبوده و قسطنطینیه «استامبولی» تا قرن پانزده میلادی هم شهر بیزانسی و غیر ترکی بوده است ولی امروز کسی از غیر ترک بودن اهالی استامبولی حرفی به میان نمی آورد. و اگر هم بیاورد تأثیری در ترکیب ساکنین ترک آنها نخواهد داشت. از این گذشته ترکانی که بعداً در آسیای صغیر، آن امپراتوری عظیم را پدید آورند. و تا قلب اروپا پیش رفتند از نوادگان سلجوقیان هستند که در سال ۴۳۳ ه.ق. اولین بار در مناطق مرکزی ایران چون ری و اصفهان و قم و اراک، سپس در آذربایجان حاکمیت خود را تثبیت کرده و حکومت پر قدرت زمان خود را تشکیل دادند. یعنی حرکت سلجوقیان ترک از شرق ایران «خراسان» شروع در مرکز آن (ری و اصفهان) تثبیت می شود. سپس از طریق آذربایجان به ترکیه ی امروزی می رسد! به بیان دیگر باید گفت: ترکانی که در ترکیب دولت سلجوقی در آسیای صغیر (ترکیه امروزی) مستقر شدندو آن دولتهای پر قدرت را تشکیل دادند. از ترکان اوغوز سلجوقی هستند که در اراک، همدان، زنجان، تبریز، اردبیل، باکو، گنجه، و دیگر مناطق آذربایجان سکونت پیدا کردند. و با ترکان بومی این مناطق در آمیخته و سپس ترکان ترکیه، سوریه، عراق و آذربایجان امروزی را پدید آورند. نباید راه دورو در از را پیمود، همه می دانیم مهاجرت اروپاییان به قاره ی آمریکا به بیش از چهار صد سال نمی رسد. ولی سرخپوستان آمریکایی از مردم بومی و شاید چندین هزار ساله ی این قاره بشمار روند، در حال حاضر آیا می توان گفت که چون زبان بومی مردم این قاره سرخپوستی بوده و آمریکاییان مهاجر از اروپا به این قاره مهاجرت کرده و در این مناطق ساکن شده اند. لذا این مهاجرین باید زبان انگلیسی، فرانسوی و اسپانیولی خود را کرده به زبان سرخپوستانی که ساکنین اصلی و بومی آمریکا هستند سخن بگویند خود را از هم ارز نسل سرخپوستان بدانند.؟! زبان ترکی که مردم آذربایجان و دیگر مناطق ترک زبان ایران به آن تکلم می کنند وضع موقعیتش از دو حال خارج نیست. ۱- این زبان از ۷۰۰۰ سال پیش و زمان سومیریان که بنیانگذاران اولین تمدن بشری هستند، یلامیان و اعقاب آنها به مردم ترک ایران به ارث رسیده است که اسناد زیادی در این مورد موجود است و ترکانی هم که بعداً به این سرزمین آمده اند به هم زبانان قلبی خود پیوسته و زبان ترکی آذربایجان و آناتولی را پدید آورده اند. ۲- این زبان، زبان ترکانی است که بعداً و به قول احمد کسری و کسری ویست ها از زمان غزنوی ها، سلجوقیه ها با جمعیت انبوه به آذربایجان، آناتولی و دیگر مناطق ایران آمده و اکثریت مطلق جمعیت این مناطق را تشکیل داده و ترکیب جمعیت را به نفع

خود تغییر داده اند که در هر دو حال اینها ترکان اصیلی هستند که بعد از حاکمیت اسلام به مدت هزار سال مستمر از چین تا قلب اروپا را زیر حاکمیت خود داشتند. و آذری های ترک شده هم نیستند. چه اگر آذری های آقای کسروی در آذربایجان اکثریت می بودند و ترکان مهاجر در اقلیت باشد مهاجرین ترک در داخل بومیان به اصطلاح آذری مستحبیل می شدند و زبان مردم کنونی آذربایجان هم زبان مورد ادعای آقای کسروی می شد نه زبان ترکی آذربایجان! هم اکنون هم ترکان در آذربایجان و در دیگر مناطق ترک زبان ایران اکثریت مطلق جمعیت این مناطق را تشکیل می دهند و در هر جامعه ای هم بنیان آن جامعه بر اساس جمعیت اکثریت شکل می گیرد و گروههای اقلیت قالب اکثریت را به خود می گیرند و همانند آنها می شوند. با همه ای این احوال خود فارسها هم مهاجر هستند و بعد ها به ایران آمده اند و مکان اصلی و بومیشان هم ایران نبوده و استپ های جنوب سیبری بوده است. زبان بومی ایرانیان ساکن استان های فارس نشین امروز هم قبل از مهاجرت فارسها به ایران، ایلامی بوده است ولی چون فارسها با آمدنشان به ایران و مناطق فارس اکثریت نسبی جمعیت منطقه را تشکیل داده اند. خود را فارس خواندند و کسی هم نگفت. فارسها زبانشان را بر بومیان ایلامی تحملیل کرده اند. و یا کسی اذعان نکرد که فارسها کنونی در اصل فارس نیستند و ایلامی هستند و چون زبان ایلامی مهم از نظر ریشه شناسی با ترکی یکی است و جزء زبانهای التصاقی می باشد و با زبان پارسی قدیم که جزء زبانهای تحلیلی می باشد اصلاً قرابت و نزدیکی ندارد. در حقیقت اصل و ریشه ای فارسها از ترک هاست! بعضی از پان آریاشیت ها و کسرویت های افراطی یا از دیدگاههای مرید احمد کسروی هم فراتر نهاده به اصطلاح تحملیل شدن زبان ترکی بر مردم آذربایجان و دیگر ترکان ایران را به مغولهای نسبت می دهند! این افراطیون حتی نمی دانند و یا خود را به نادانی می زنند که زبان مغولی متفاوت از ترکی بوده و هست . اگر مغولها می خواستند زبان خود را بر مردم آذربایجان و دیگر مناطق ایران تحملیل کنند چرا زبان مغولی خود را به آنها تحملیل نکردند و زبان ترکی را تحملیل کردند؟! از این گذشته مغولها تنها حاکمیت آذربایجان را بر عهده نداشته بلکه آنها برکل ایران و همسایه های امروزی آن و از ساحل شرقی دریای مدیترانه گرفته تا شرق کشور چین را در اختیار داشتند و اگر در فکر تحملیل زبان ترکی بودند چرا زبان مردم سایر کشورها بخصوص زبان فارسها ایران را ترک نکردند و فقط قسمتهای خاص ایران را ترک زبان کردند. از این گذشته، مغولان هم مثل دیگر سلاطین، فارسی دری را زبان در باری خود انتخاب کرده بودند و این را تقویت و به دیگر معنی، تحملیل می کردند. سعدی و حافظ شیرازی دو شاعر مشهور

قرن هفتم و هشتم هجری در زمان مغلولان به اوج شهرت رسیده اند و تعریف و تمجیدهای از حاکمان مغول زمان خود کرده اند.

### سیاست های زبانی پهلوی دوم در قبال زبان تورکی

در این قسمت تحقیق مناسب است به ایده های بعضی از روشنفکران و سیاستهای زبانی دولت مردان پهلوی دوم پرداخته می شود.

« با روی کار آمدن محمدرضا شاه، سیاست های رضا شاه تداوم یافت. هر چند که محمدرضا شاه در ابتدای حکومتش ضمن تظاهر به دموکراسی خواهی، در صدد بود تا سمای مطلوب از خود به نمایش بگذارد. در نقل قولی از او آمده است که ما هرگز به تعییضات نژادی و یا مذهبی و تفاوت بین رنگ و پوست افراد اعتقاد نداشته ایم. اما بعد از مدتی به مانند پدرش سیاستهای ناسیونالیستی فارسی کردن جمعیت ناهمگون ایرانی را تعقیب کرد. شاید به کاربردن اصطلاح ناسیونالیست مناسب نباشد بهتر است از سیاست های شوونیستی فارس استفاده کنیم. چون یک ناسیونالیست هرگز ملت خود را بر دیگران تحملی نمی کند.

به رغم محمدرضا شاه گروههای قوی تهدیدی برای دولت مرکزی و مانع بر سر راه توسعه تلقی می شدند. بنایراین ضمن انکار تنوع قومی سعی نمود همه اقوام را بر پایه ویژگیهای قوم فارس سازمانی دوباره بدهد. عبارت بهتر وی هبستگی فرهنگی را در نابودی زبانهای غیر فارسی می دید برای اینکار آموزشی زبان فارسی را اجباری و استفاده از سایر زبان های ایرانی را در آموزش و پرورش منع کرد. در ادامه این سیاستها، ایالات، کشور و مرزهای طبیعی موجود آنها از نو تقسیم شد که برای مدت زمانی فقط با شماره های اسمی از آنها یاد می شد. بعداً اسم های مناطق غیر فارسی را با نام های فارسی اسم گذاری کردند ( اورمو به رضائیه، قره داغ به ارسپاران، عربستان به خوزستان، سلطانیه به اراك و ... تغییر نام فارسی یافتند) هدف از این کار کاهش حدالامکان هویت به یک گروه قومی و زبانی، خصوصاً یک دولت بود. زبان آذربایجانیها و دیگر گویش های فارسی اجازه چاپ و نشر نیافتند. بطور کلی شاه همچون پدرش با استقرار دولت نوین و بهره گیری از ایدئولوژی ناسیونالیستی منفی شاهنشاهی فارسی ادعای وحدت و تمامیت ایران را داشت.

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در پی سیاستهای تحریر آمیز دولت در خصوص ایالت ترک ایجاد شده بود، خواهان خود مختاری در چهارچوب ایران و استفاده از زبان مادری در نظام آموزش و خواهان آزادی داخلی و خود مختاری و تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی بودند. « محمدرضا شاه در کتاب

خود بنام (مأموریت برای وطنم) می نویسد: پدرم بر خلاف پادشاهان قاجار که از نژاد ترک بوند از خانواده اصیل ایرانی (فارسی) بود.«

«قابل آشیانی در مقایسه زبان تورکی و فارسی می نویسد: زبان ترکی خروفی است، زبان ترکی زبانی ناقص و بی قاعده است (در حالیکه زبان تورکی سومین زبان با قاعده دنیا شناخته شده است) در اینجا مناسب است گفته شود که از اولین فرهنگ لغتها، فرهنگ لغت « دیوان لغات الترك محمود کاشغری» است که از قدیمی ترین فرهنگ لغت های مشرق زمین است که در قرن دهم میلادی نوشته شده است. و اشعار فضولی، نسیمی، نباتی و ... سرشار از غنای مفهومی و ادبی است.

دکتر جواد هئیت در کتاب « سری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی » در رابطه با سیاستهای پهلوی د رمورد زبان و فرهنگ ترکی چنین نوشته است: « در دوره پهلوی تئاتر آذربایجان که با سابقه ترین و پیشرفت‌ترین تئاتر شرق و ملل مسلمان بود و به بهانه فارسی نبودن تعطیل شد.»

مرحوم جلال آل احمد در کتاب « در خدمت و خیانت روشنفکران » در فصل مربوط به روشنفکر و مشکل زبان تورکی، مطالبی راجع به سیاست های زبانی نظام پهلوی در قبال زبان تورکی نوشته است. نقل چند سطر از این متن تا حدی سیاستهای پهلوی را در رابطه با زبان ترکی روشن می سازد. ضمناً آثار سوی آن سیاستها بر روی زبان ترکی را نیز مشخص می سازد. آل احمد می نویسد: « از جمیعت ۲۵ میلیونی ایران دست کم ۸ میلیون نفر در حوزه زبان مادری ترکی بدنیا می آیند. اما به این زبان مادری حق ندارند در قلمرو هنر، فرهنگ ، مطبوعات و ایزار ارتباط و خدمات اجتماعی سخن بگویند. ناچارند زبان فارسی بکار ببرند.

يعنى در مدارس، راديو، تلوزيون و مطبوعات در نامه نگاری های دولت بکار بردن زبان مادری ايشان ممنوع است. از اوایل قرن هجری { ۱۳۰۴ شمسی } به بعد حکومت تهران برای یکدست کردن مردم در سراسر کشور نه تنها کوشنا بود... و اکنون چهل و چند سالی است که تمام کوشش حکومتهای ايران نه تنها محو کردن زبان ترکی است بلکه آن را آذری نامیدند، زبان تحملی نامیدند. علاوه بر اينکه موجب نوعی نفاق مخفی شده ايم و صرف از مملکت گوibi های خفت آور که در اين ميان رايچ است و نمونه هايش به قلمرو ادبيات و تاريخ هم سرايit کرده است. و نيز شنيده ام که داوطلبان کنکورهای دانشگاه مملکت، ترک زبانان ۳۰٪ کمتر از فارسي زبانان پذيرفته می شوند. آيا تصدق نمی کنيد که با توجه به اينکه ایزار کار روشنفکر کلام وزبان است به اين طريق قدرت روشنفکری ۸- ۷ ميليون {آمار مربوط به دوران نگارش اثر است} ترک زبان مملکت يا در نطفه خراب می شود يا وسیله عرض وجود نمی يابد؟ و اگر يافت به کج روی می افتد؟ توجه کنيد به اينکه آذربایجانی

جماعت عین یهودیها چه مقصرا از آب در آمده؟ چرا که فعالیت فرهنگ را از گرفته ایم و تنها فعالیت او را در مشاغل مادی آزاد گذاشته ایم. توجه کنید از آغاز پیدایش مفهوم ملیت، تاکنون حکومت

تهران اگر نه از نظر سیاسی و اقتصادی – ولی حتماً از نظر فرهنگ - آذربایجان را مستعمره فرهنگ خویش می داند و اولین نتیجه سوء این استعمار فرهنگی کشتن زبان و فرهنگ ترکی است. زبان مادی از آنجا که دیگر زبان رسمی نیست به قهقرانی روید و این پسر وی مانع رشد آن می شود و حتی گاهی به نیستی تهدیدش می کند.

## سیاستهای قومی جمهوری اسلامی در قبال زبان تورکی

بدنبال سقوط نظام پهلوی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، در قانون اساسی اصل «پانزدهم» جمهوری اسلامی آمده است: زبان و خطر رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد، مکاتبات، متون رسمی و کتب درسی باید به این خط و زبان باشد ولی استفاده از زبان های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنچا در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.» در این اصل زبان و ادبیات اقوام ایرانی غیر فارس مورد اشاره واقع شده است. ولی به علل تعطیلی برخی از اصول قانون اساسی که اکثرأ به حقوق مردم مربوط می شوند، از جمله اصل مربوط به شوراهها و اصل ۱۵ قانون اساسی در عمل قومیتهای غیر فارس ایران نتوانسته اند به حقوق فرهنگی و سیاستی باشسته خود دست یابند.

بهتر است برای تحلیل مسأله، کمی به عقب برگردیم «پا فارسیتهای ایران در زمان پهلوی خود را ناسیونالیست می دانستند، ولی برخلاف ملی گرایان که منظورشان از ناسیونالیسم به معنای وسیع و متداول (عشق به میهن)، (ملت) و (فرهنگ بومی) و آرزوی استقلال از نیروهای خارجی است، یکی دیگر از ویژگیهای نظری پان فارسیتهای ایران به ویژه سلطنت طلبان، از ناسیونالیسم یک برداشت به غایت اروپا مدارانه است که ریشه هایش در جنبشها ضرر روشترگی قرن هیجدهم اروپا قرار دارد. بطور نمونه، افتخار پان های ایران به دستاوردهای تاریخی عموماً منجر به تحقیر قومیتهای غیر فارس ساکن در ایران و اوج گیری خرافات بورژوا-ملاکی و نژاد برتر آریایی و گسترش اندیشه های شوونیستی در ایران معاصر گشته است. اشاعه تز «نژاد برتر آریایی» نشر یک روایت شوونیستی از تاریخ ایران بود «این روایت و دوباره خوانی از تاریخ، ناسیونالیستهای شوونیستی صریحاً و موکداً اندیشه های ضد عرب، ضد ترک و ضد اسلام را در ایران رشد می دهند. در حالیکه تحقیقاً جمعیت ترک ایران بیشتر از فارس زبانان بوده و هست، پیامدهای عملی این اندیشه های رواج داده شده، مبارزه با زبان های دیگر غیر فارسی و تبعیض و اعمال ستم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - زبانی علیه ایرانیان غیر فارسی زبان بود» و تأثیر سوء بلند مدت به زندگی، فرهنگ و زبان آنها در افقی نقاط ایران یکی از آثار این سیاستها بوده است. در واقع این تظریه های زبان واحد، ملت واحد، نژاد برتر آریایی» بر بخش بزرگی از ادبیات فرهنگی و گفتمان سیاسی- فرهنگی امروزه نویسندگان، محققین، ناسیونالیستها، سلطنت طلبها و حتی غیر سلطنت طلب ها ارثیه سنگینی است که از دوران پهلوی (۱۳۵۷-۱۲۹۹) به ارث رسیده است. این ذهنیت، رهیافت ها سیاسی اجتماعی- اقتصادی کلان گذشته و حال پان فارسیم را به خود اختصاص داده است.

## بحران هویت

حسن راشدی در کتاب «زبان ترکی و موقعیت گذشته و کنونی آن» می نویسد: یکی از مشکلات و پرابلشم های اجتماعی جوان آذربایجان امروز بحران هویت است به جز جوانان دفاع حقوق فرهنگی آذربایجان هنوز هم جوان عادی و دانشگاهی از ترک نامیدن خود ابا دارد! چرا که در طول دوران حکومت پهلوی ناجوانمردانه ترین ضربه بر شخصیت ترکان ایران وارد آمد که آثار شوم آن هنوز هم بر جامعه سنگینی می کند. در طول حاکمیت پهلوی ها، ترکان ایران از توهینهای آشکار تا تحقیرهای مدون و کلاسیک در رادیو و تلویزیون و کتب درسی مدارس و دانشگاهها در امان نبوده اند. امروزه هم گویی کلمه ترک کابوس وحشتناکی است که بر سینه جوانان ترک ایرانی سنگینی می کند.

در دوران پهلوی صحنه حاصله را آن چنان بر ترکان و حتی کلمه ترک تنگ کردند که آن عده از جوانان آذربایجانی که زندگی را نه در مبارزه برای رهایی از ظلم و ستم مضاعف پهلوی بر علیه ترکان؛ بلکه در بدست آوردن نان و آبی بی دردسر می دیدند؛ تنها راه رهایی از کابوس دردناک «ترک» را در جایگزین شدن این کلمه با واژه دیگر جستجو می کردند. در حقیقت تمام صحنه ها برای اجرای تغییر هویت برای افرادی که تاب تحمل توهین ها و تحقیر را نداشته اند حاضر شده بود. مستحیل شدن (استحاله شدن) در زبان و فرهنگ غالب و حاکم را آسانترین راه فرار از اهانت می دانستند. در این میان کشف واژه «آذری» که از سوی کسری اختراع شده بوده مورد استفاده این افراد قرار گرفت. تا فراریان از هویت ترکی را نشان و درجه ای بس زیبا و افتخار آمیز از نوع «پارسی» ارزانی دارند. چنین شد که جوان ترک ایرانی با دونوع هویت تحقیر شده ترکی و افتخار آمیز از نوع پارسی روبرو شد. به ترکی سخن می گفت اما خود را آذری می نامید او آذری را فقط برای رها تر از کلمه ترک خود بر گزیده بود.

وقتی از او می پرسیدند تو ترک هستی یا آذری؟ می گفت آذری وقتی می پرسیدند «آذری» یعنی چه؟ چیزی برای گفتن نداشت. فقط می خواست ترک نباشد. ترکی که در طول دوران حکومت پهلوی به تحقیرآمیز ترین و کم ارزش ترین عنصر جامعه تبدیل شده بود. تحقیر ترکان از زمانی که حکومت هزار ساله ترکان ایران با سقوط قاجار پایان یافت با حاکمیت نژاد پرستانه رضاخان در ایران آغاز شد.

دبیاله روها و تئوریسین های سیاست زبانی پهلوی و کسرهای سیاستها

### نظر دکتر تقی ارانی دربارهٔ زبان فارسی و آذربایجان:

"ما در اینجا توجه تمام ایرانیان را به این نکته مهمن جلب مینماییم. که مسئلهٔ آذربایجان یکی از مهمترین قضایای حیاتی و مماثلی ایران است و بر هر ایرانی واضح است که این ایالت برای حکم سردار دارد. و اگر به تاریخ نظر کنیم، این مسئله به راحتی قابل فهم است. پس در این مسئله باید افراد خیراندیش ایرانی فدایکاری نموده و برای از بین بردن زبان ترکی و رایج کردن فارسی در آذربایجان بکوشند. مخصوصاً وزارت معارف باید عده‌ی زیادی معلم فارسی زبان بدان نواحی فرستاده، کتب و رساله‌ها و روزنامه جات مجازی و ارزان در آنجا انتشار دهد. و خود جوانان آذربایجانی باید جانفشنانی کرده و متعهد شوند تا می‌توانند زبان ترکی تلکم نکرده، به وسیلهٔ تبلیغات عاقبت و خیم آن را در مغز هر ایرانی جایگیر کنند. به عقیده‌ی من اگر اجرایی کردن تحصیلات در سایر نقاط ایران برای وزارت معارف ممکن نباشد در آذربایجان به هر وسیله‌ای که باشد. باید اجرا شود. زیرا این امر نه فقط برای توسعهٔ معارف ایران بلکه از نقطه نظر سیاسی هم یکی از واجب ترین اقدامات است."

نظر محمد علی فروغی (ذکاء الملک) در مورد نحوهٔ تدریس فارسی در آذربایجان:

" حاجت به توضیح نیست که نشر معارف ایرانی و ایرانی زبان در آذربایجان و دور کردن مردم آنچه ار خصوصیات ایرانی چقدر لازم است اما در این مورد بندۀ به نکتهٔ مهمی در خصوص کیفیت تعليمات در آذربایجان بر خوردم. که لازم می‌دانم متصدیان امور معارف و تعلیمات را متوجه آن کنم و آن نکته این است که در مدارس ابتدایی آذربایجان تعلیم خط و قرائت فارسی را با همان شیوه که در ولایات فارسی زبان معمول است اعمال می‌کنند و توجه ندارد. که طفل آذربایجانی که فارسی را نمی‌فهمد او رابه قرائت فارسی واداشتن به کلی غلط است، معدب می‌شود و دیر یاد می‌گیرد. ضمناً ذهنش هم از فارسی متأذی و رنجیده می‌گردد.

همانطور که سابقاً کودکان ایرانی را از ابتدای تعاملات به خواندن عم جزء و قرآن و عربی و امی داشتند و همه می‌دانیم که از این بابت چقدر آزار کشیدیم و فایده هم ندیدیم و یقین است که مقدار زیادی از کرامت طبع ایرانیها نیست به آموزش زبان عربی از همین راه است. پس می‌توان بیم داشت که به این طریق زحماتی که ما برای ترویج زبان فارسی در آذربایجان می‌کشیم. نتیجهٔ معکوس خواهد داد. یا لااقل نتیجه اش دیر و ضعیف به است خواهد آمد. حال خواهید فرمود. چاره‌ی این

علت چیست. عرض می کنم اگر معلم دانا داشته باشیم بسیار آسان است. اما با نبودن معلم قابل بسیار می ترسم که خیلی مشکل باشد. در هر حال راه آن این است. که در مدارس ابتدایی آذربایجان شروع به تدریس را از تعلیم خط و قرائت بکنند. آیه از آسمان نازل نشده که هر وقت می خواهد به کسی درس بدهند. از تعلیم خط شروع بکنند. بلکه در بدو امر معلم باید. با شاگردها مشغول مکالمه و مصاحبه زبان فارسی شود. و آنها را به این زبان آشنا کند. ضمناً از دروس ابتدایی آنچه را که می توان شفاهایاً به اطفال آموخت که قسمت اعظم آن دروسی است از قبیل اخلاقیات و شروعیات و حساب و تاریخ ..... را به آنها بیاموزد. و به این طریق معلم اگر بداند چه کند در ظرف یک سال آشنایی اطفال به زبان فارسی میسر می شود. پس از آن در سال دوم که طفل به زبان فارسی به یکی بیگانه نیست. شروع به تعلیم و قرائت خط کنند. به این ترتیب اطفال رنج و عذاب نمی کشند. فارسی هم یاد می گیرند و قتشان هم تلف نمی شود. زیرا که مقداری از دروس ابتدایی را شفاهایاً آموخته اند. بلکه صرفه وقت هم شده است زیرا اطفالی که به این ترتیب درس بخوانند قرائت و خط را هم بهتر و هم زودتر یاد می گیرند و چون یک سال دیرتر مشغول تعلیم خط شده اند. از جهت قوای بدنه و دفاعی برای این کار پر زحمت مستعدتر هم گردیده اند. و اگر به سلیقه ی اینجانب باشد. همین رو یه را در ولایات غیر فارس زبان بکار گیرند. اما نسبت به اطفال آذربایجانی جداً این پیشنهاد را می کنم و اگر پذیرفته شود. یقین دارم که موفقیت سریع کامل حاصل خواهد شد. به شرط اینکه معلمین و مدیران مدارس بفهمند و بدانند چه باید کرد. البته این مشروحه را از ترکها و نامحرمهای پنهان خواهید داشت که با بودن اینجانب در ترکیه مکشوف شدن آن مناسب ندارد. و این ملاحظات را بر حسب تکلیف تذکر دادم. و زیاده بر این تصدیع نمی دهم.

نظر دکتر محمود افشار که یکی از پان فاریستهای افراطی و از تئوری پردازان رژیم منحوس پهلوی در دوره ی رضاخان می باشد. بدین شرح است:

در زمان حکومت یک ساله ی پیشه وری حکومت ملی آذربایجان. زبان فارسی از مدارس و ادارات رانده شد و زبان ترکی بعنوان زبان رسمی آذربایجان در مدارس تدریس شد. اکنون اگر بخواهیم از لحاظ سیاست داخلی خود ایران موضوع زبان را حللاجی کنم. تنها فایده ای که برای تدریس زبان ترکی در دبستانها و رواج رسمی آن در ادارات می توان تصور نمود. سهولت برای کودکان و مردم است که این زبان اکنون در آن استان همگانی است. من این حقیقت را نمی خواهم انکار کنم. البته برای

هر کس آسانتر است. با زبانی که از ما در آموخته صحبت کند. تا به زبانی که باید در مدرسه بیاموزد. اما زبان ترکی در آذربایجان تنها همین یک جنبه را ندارد. زبان ترکی یکی از عناصر مهم ملت؛ بلکه مهمترین آنهاست. همین دو را اگر در برابر هم بگذاریم یعنی سهولت در کار و از دست دادن ملت، بدون تردید کسی حاضر نخواهد شد که برای آسانتر کردن امری اصل موضوع را هم از میان ببرد. زیرا با قبول روش پیشنه وری نه تنها کار زبان را آسانتر می کنیم. بلکه با آسانتر کردن کار زبان و سایل از میان رفتن ملت ایرانی و تمامیت زبان فارسی را هم سهولت می گردانیم. چه اگر مردم آذربایجان توانستند روزنامه های ترکی را به آسانی بخوانند و به ترکی مطلب بنویسند و شعر بگویند. دیگر چه نیازی به فارسی خواهند داشت. مسلم است که تا این اندازه هم که امروزه زبان فارسی در آذربایجان رایج است از رواج خواهد افتاد. و با رفتن آن احساسات ملی نیز که از طرف دیگر در تضعیف آن می کوشند. ضعیف خواهد شد و وقتی و تمامیت زبان فارسی در خطر خواهد افتاد. به همین ملاحظات بندۀ همیشه با استقلال فرهنگ در ایالت آذربایجان مخالف بوده و هستم چه ممکن است. اگر چنین استقلالی داده شود. و ملت آذربایجان در مدارس به زبان ترکی تحصیل نماید. با این پراکندگی دیگر یگانگی برای زبان فارسی باقی نمی ماند. بندۀ نمی گوییم که استعمال زبان ترکی را در آذربایجان قدغن کنند که زحمتی برای مردم کنوی آن ایجاد شود. ولی می خواهم آموزش زبان فارسی را اجباری و مجانية و عمر می نمایند و سایل این کار را فراهم آورند. تا در ظرف سه سال یا زودتر همه می مردم بدون استثناء هر دو زبان را بدانند. پس از آن کم کم و خود به خود کلمات فارسی به قدری در لهجه ی ترکی داخل خواهد شد که اقلات صدی شصت آن فارسی خواهد بود و این نسبت روز به روز زیادتر می شود تا به صدی هفتاد برسد. و دو زبان یکی خواهد شد. چنانکه فارسی امروز ما با عربی مخلوط است و خطر ملی هم ندارد. اگر این سیاست فرهنگی را دولت بپذیرد. و ملت هم کمک بنماید در آذربایجان برای من تردیدی نیست که بی هیچ زحمت و دردسری برای هیچ کس و مخالفتی از هیچ کجا به مقصود خواهیم رسید. بی آنکه آذربایجانیها احساس کرده باشند بعد از پنجاه سال به زبان فارسی ناحیه خودشان که باید آن را لهجه ی آذری تازه خواند صحبت خواهند کرد. که بواسطه ی پیسوندی که از سه زبان فارسی و عربی و ترکی خورده. از لهجه ی فارسی و تهرانی هم زیباتر خواهد بود و باید این کار بدست خود آذربایجانیها صورت گیرد چه آنان که در آذربایجان سکونت دارند و چه آنها که در تهرانند. یا افراد دیگری که در شهرستانهای دیگری کنند و همچنین زبان فارسی یعنی زبان ایرانی زبان خود مردم آذربایجان است که چندی است فراموش شده

و زبان خارجی نیست که کسی به آنها تحمیل کند. آذربایجانیان باید خودشان پیشقدم شده و زبان ملی خود را رواج دهنند. تا کم کم زبان ترکی که یک زبان بیگانه است از بین برود.

نظر دکتر جواد شیخ‌الاسلامی در مورد زبان فارسی نشان والای هویت ایران:

اصل موضوع این است که هر آذربایجانی یا زنجانی اعم از اینکه شهرنشین یا روستا نشین باشد. بتواند زبان فارسی را اگر نه سلیس تر و روان تر، لا اقل به همان سلامتی که امروز به زبان ترکی صحبت می‌کند. بکار برد و وقتی این اندازه پیشرفت در کار تعیین زبان محلی حاصل شد. آن وقت دیگر خطر تفوق زبان ترکی در این دو ایالت شمال غربی ایران به کلی منتفی است. زیرا به عقیده‌ی بنده آن فرد آذربایجانی یا زنجانی که به زبان فارسی مسلط شده باشد. زبانی که او را قادر می‌سازد تا ابیات شور انگیز شاهنامه، غزلهای مفرح سعدی و حافظ و رباعیات نغز عمر خیام را به گوش جان بشنود و از اعماق روح در ک کند. چنین فرد دیگر محال است. که تن به سیر قهقهایی دهد. و زبان به این قشنگی و زیبایی را با زبان محلی عوض کند. متأسفانه در بیشتر روستاهای و شهرهای آذربایجان وزنجان افرادی یافته می‌شوند که زبان فارسی را که زبان ملی و لسان قومیت آنهاست ابادات نمی‌فهمند و خطر حقیقی بر عقیده‌ی من در همین جاست. والا اگر سکنه‌ی این دو ایالت زبان فارسی را خوب بلد باشند. آن وقت آشنایی به زبان ترکی و حتی مکالمه‌ی تفننی به این زبان آسیبی از آن نوع که اکنون بالقوه وجود دارد. متوجه استقلال و تمامیت ارضی ایران و هویت زبان فارسی نخواهد کرد. انجام گرفتن این هدف محتاج برنامه‌ی ریزی دقیق. زمانی نسبتاً طولانی (مثلًا نیم قرن) دقت و نظرات مستمر و از همه مهمتر وجود ثبات و امنیت پایدار در کشور است. که در حال حاضر متأسفانه به دلیل تحрیکات داخلی و خارجی اثری از آن دیده نمی‌شود. ولی حتی پس از آنکه این شب دیجور به سر رسید. باز مسئله‌ی اصلی به جای خود باقیست و برای حل نهایی آن باید فکری اساسی بشود. در جزء وسایلی که برای کامیابی در این زمینه می‌توان بکار برد. تاسیس کودکستانهای مجازی و یاددادن زبان فارسی بعنوان زبان نخست به کودکان شهرنشین و روستایی است استانهای آذربایجان و زنجان است. چون زبانی که از بچگی در ذهن اطفال ملکه شد. دیگر این زودی مغلوب زبانهای محلی نخواهد شد. و همچنین می‌توان جوانان کم سال آذربایجانی و زنجانی اعم از دختر و پسر را به سیستم مبادله‌ی جوانان که در اروپا سوم است برای یکی دو سال در خانواده‌های محترم فارسی زبان که زبان متداولشان فارسی باشد. بعنوان میهمان پذیرفت و از این راه به ترویج و تحکیم زبان

فارسی میان این گروه سنی ۱۶ تا ۱۲ سال کمک کرد و بر نیکوکاران شهرهای مهم و فارسی زبان ایران (تهران- مشهد- اصفهان- یزد- شیراز- کرمان) واجب است که در صورت امکان برخی از خردسالان آواره و بی بضاعت این مناطق را که در گذشته به هر دلیل به یاد گرفتن صحیح زبان فارسی کامیاب نشده اند. در کانونهای خانوادگی یا مجتمع های تربیتی که هزینه‌ی تاسیس و نگهداری آنها باز به هر حال باید از طرف نیکوکاران مستطیع و علاقه مند به حفظ فرهنگ و زبان فارسی تقبل گردد بپذیرند و با این عمل نیک با یک تیر دو نشان بزنند و این تبلیغی که بنده برای توسعه و گسترش زبان فارسی در ایران می کنم به حکم عقل و منطق بدان رسیده ام. اما دکتر افشار در عین حالی که ماهیت این خطر را دست کم نمی گیرد یعنی خطر نیامختن زبان فارسی در آذربایجان که بدختانه خیلی ها که اصابت نظر و دوراندیشی ایشان را ندارند تاکنون به آن توجه نکرده اند. به عقیده‌ی وی اگر افراد ملتی زبان همدیگر را نفهمند نمی توانند آنگونه که باید و شاید باهم یگانه و همفکر باشند. درست است که درحال حاضر با یکدیگر یگانگی دارند ولی روزگار همیشه آبستن حوادث است و ممکن است بار دیگر مانند آنچه در زمان پیشنه وری آمد.

دوباره به زبان فارسی و هویت فارسی ایران لطمه زده شود و زبان ترکی زبان رسمی ملت آذربایجان شود. کسانی که برنامه‌ی تلویزیون چندی پیش را دیده باشند که در آن یک زنجانی ترک زبان که لااقل پنجاه سال سن داشت به کمک مترجم فارسی برای مردم ایران صحبت می کرد. اهمیت خطری را که دکتر افشار متجاوز از بیست سال پیش گوشزد کرده بود کم نخواهند گرفت. بزرگترین چشمداشت ایران از خانواده‌های آذربایجانی و زنجانی این است که زبان شیرین فارسی را از عهده کودکی به بچه‌های خود یاد دهنند تا از مشکلات بعدی در امان باشند در عین حال وظیفه‌ی سازمان صدا و سیما است که با تنظیم برنامه‌های لازم و مناسب برای تعلیم زبان فارسی به کودکان این مناطق آموزش زبان را به عمق روتاستاهای آذربایجانی و زنجانی رسوند. و این رسالت بزرگ میهن را تا موقعی که کودکستان و دبستان به حد کافی در اقصی نقاط کشور تاسیس نشده است به عهده گیرد.

## ادبی بؤلوم

"ش-ر" ایچین  
سایماق باشار میرام!  
سئومک باشار بیرام!  
اٹله اولوب ایکیسینی بیردن سئومیشم!  
اٹله اولوب بیرینی ایکی يول سئومیشم!

نه ائیله مک  
سئومک باشار بیرام  
سایماق باشار میرام...

او تای گۆزل  
بو تای گۆزل  
آراز تای سیز!

بوخ  
بوخ  
بوخ!

هئچ ده یاھالماين  
بو گلیب گىندن لرین سسى دئیبل  
گلن-گىندن لرین سسى دير

أوز سیقارئتیمدن او جلان بولوت دان  
ياغيش اوماریم آنجاق!

هئی دیل سیز دلی لریم  
هئی...  
ایندی سه چنلى بئلیمیز  
بالنیز  
آنادیلیمیز!

"آیداش دلی سئل" ایچین  
آیدا سو آرامابین  
اینانین  
سودا کى آیا...

گۆزلرین  
تاک کشیک باشماق کیمی دیر  
بیری سئویرم دئسە دد  
بیریسی دانیر

تايماز خانكىشى:	ديل سيز ده اولىساق
ديل سيز دئيليلك بلى	باغيشلا سئوغىلىم
رهمسيز بير جانى كيمى	دئمه دن سئوسىم
دوسناتق ائده جىكلر	اوجالتماق ايسترنس منى
آنادىلىيندە يازىب دانىشماغىما گۈرە	كىچىك آديملا چاغىر
سونرا دا، قارا بير سوكوتا	بېئيوك آديملا
سورگون ائده جىكلر منى	اونوت!
و سئوبىنه جىكلر، سوكوتوما گۈرە.	ولىماغا دان سؤكولن
آنجاق اونلار نه بىلىر!	اولىمە يە ئويلىن
من، سوكوت ائتسىم دە	آنجاق سئومە يە
آنادىلىيندە	هاچاغ سەن دئىسن...
سوكوت ائده جە يەم...	

### ووقار نعمت:

شعرلىرىمین ايزىنە دوشوب  
 تاپاچاقلار منى بير آخشام  
 سوفرە باشىندا  
 اۋزومۇ يېيركىن.  
 يا دا ماسامىن آرخاسىندا  
 هانسى بير فيكىرە اوباركىن...  
 قاپاچاقلار آغزىمى، گۆزلىرىمى  
 بو اورە يىمىن قاپىسىنى  
 پنجرە سىنى.  
 سوچلۇ كلە لرىن عونوانى كىمى  
 ياخالا ياجاقلار منى،

منابع :

- ۱- ایران تورکلرینین دیل و ادبیاتی اسلاما قدر، پروفسور ذهتابی
- ۲- علل و شاخصه های تغییر زبان ترکان تهران، عباس داورنیا
- ۳- ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران، حسن راشدی
- ۴- نشریه ترکی-فارسی وارلیق
- ۵- زبان فارسی در آذربایجان، ایرج افشار
- ۶- آذری یا زبان باستان آذربایجان، احمد کسری
- ۷- تاریخ زبان و لهجه های ترکی، دکتر جواد هیئت